

نیما یوشیج به روایت ژاله اصفهانی در آئین بیستمین سالگرد کانون ایران عالیه خانم: نیما برای بقال سر کوچه زردچوبه پاک میکرد و مزد کمی میگرفت



۵۶ سال پیش در «نخستین کنگره نویسندگان ایران» دکتر حمیدی شیرازی، نیما یوشیج را هجو کرد و او را «دیوانه» خواند و دکتر خانلری به جانبداری از نیما به حمیدی تاخت. نیما گفت: «در اشعار من وزن و قافیه به حساب دیگری گرفته میشود. من برای بی نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. مایه اصلی شعر من رنج است.»
صادق هدایت فقط یکبار در صف دبیران برگزیده کنگره نشست.

عالیه خانم همسر نیما پیش «ژاله» گلایه می کرد که: «شوهرم مرد ناسازگار عجیبی است. هر جا کار می گیرد به خاطر کارهای عجیب و غریبش او را بیرون می کنند، آنوقت مجبور میشود برای بقال سر کوچه زردچوبه پاک کند و مزد کمی بگیرد.»
«در دوران نامزدی، نیما اجازه نداشت به خانه ما بیاید. شبانه از دیوارخانه بالا می آمد و می پرید توی حیاط. آنوقت فریاد می زد، ای زدد اهل خانه او را فراری می داد!»

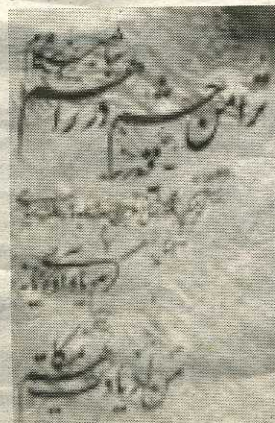
«هر چه به او می گویم: مردا کمی به فکر خودت و «شراگیم» خرد سالمان باش، می گوید: عالیه عزیزم، صبر کن روزی می آید که مردم در دو سوی خیابان ها برای تماشای کالسکه گل آذینی که من و تو توی آن نشسته ایم صف می کشند و بر سر و رویمان گل می افشانند!»

نیما می گفت: «مردم مرا نمی شناسند، آنهایی هم که مرا میشناسند دوستم ندارند.»

نیمی از پیکرش می نمود، با پیشانی بسیار بلند و نگاهی گرم گشت جهان های دیگر، بر لبه نیمکت کنار اتاق نشسته بود و متین و مهربان حرف می زد «بله. شما که تازه از اصفهان آمده اید حق دارید مرا شناسید. تهرانی ها هم مرا نمی شناسند. هر کس هم شناسد، دوست ام نمیدارد. حتی اذیت ام می کند. شما در کنگره دیدید که علیه من شعر خواندند. که چنین باشد. چندی پیش یک جهان گرد فرانسوی که با شعر من آشنائی داشت از ایران برگشت و در یکی از روزنامه های پاریس نوشت: اشتیاق داشتم نیما یوشیج، این شاعر نوآور ایران را ببینم و دسته گلی به او هدیه کنم، اما افسوس از هر کس سراغ گرفتم نیما را نمی شناخت.»

اری آن روز ژاله جوان - میزبان این شاعر بزرگ هم او را نمی شناخت، تا مدتی دیگر که در اداره خارجه بانک مرکزی ایران در کنار خانم عالییه جهانگیری سرگرم کار شد. این بانوی محزون مؤدب که ماشین نویسی با سن او همخوانی نداشت، از خویشان نزدیک ادیب انقلابی، میزا جهانگیرخان، مدیر روزنامه صور اسرافیل بود - مرد مین پورستی که به انگیزه افکار آزادیخواهی در دوران مشروطیت به امر محمدعلیشاه، سرش را بریدند - و هم رزم اش علامه علی اکبر دهخدا مرثیه مشهور «مرغ سحر» را به یاد او سرود: ای مرغ سحر چو این شب تار بگذاشت ز سر سیاه کاری / یادار ز شمع مرده، یاد آ...

عالیه جهانگیری گه گاه که از ساعت ها کار خسته می شد، زیر لب با ژاله درد دل می کرد: «نیما اصولا مرد عجیب ناسازگاری است. هرچه به او می گویم آخر چرا این کارها را می کنی، به خرج اش نم...



موضوع بحث ما نیست. تنها این گفته او را به یاد می آوریم که: «من به زحمت، عمری در زیر بار خودم و کلمات، شیوه کار کلاسیک، راه را صاف و آماده کردم و اکنون در پیش پای نسل تازه نفس می اندازم.»

و این نسل تازه نفس همین شاعران برجسته ای هستند که منظومه درخشان کهکشانیا یا زمینی شعر فارسی سده بیستم کشور ما را ساختند و پرداختند:

احمد شاملو، فروغ فرخزاد، هوشنگ ابتهاج سایه، نادر نادرپور، سیاوش کسرائی، اخوان ثالث، فریدون توللی، فریدون مشیری، سهراب سپهری، یدالله رویائی (با شعر حجم اش)، سیمین بهبهانی، نعمت آرم، اسماعیل نوری علاء (با موج نو)، هادی خرسندی (و شعر طنز او)، محمود کیانوش، بهمن فرسی، محمد زهری، شفیعی کدکنی، میمنت



شامگاه آدینه ۲۵ اکتبر ۲۰۰۲، در آئین بیستمین سالگرد پایه گذاری کانون ایران در لندن که با حضور جمع زیادی از ایرانیان ادب دوست و هموندان کانون در سالن کتابخانه مرکزی شهرداری ناحیه کنزینگتون برگزار شد، دکتر ژاله اصفهانی شاعر نامدار معاصر (مقیم لندن) به دعوت کانون ایران در این آئین شرکت داشت و قبل از شعرخوانی از دیدارهای خود با نیما یوشیج پدر شعر نوی معاصر سخن گفت و ضمن اشاره به جریان برگزاری نخستین کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۵، ویژگی های نیما یوشیج و درد دل های همسر نیما را به شرح زیر بازگو نمود:

تهران تیر ماه ۱۳۲۵ «نخستین کنگره نویسندگان ایران». ملک الشعراء بهار وزیر فرهنگ و رئیس کنگره در سخنرانی درود آمیز خود می گوید: «در تهران محافل بزرگ ادبی بسیاری تشکیل شده، ولی هیچوقت جلسه ای که حاوی مجموع ادبا و نویسندگان کشور باشد، تا امروز کسی به یاد ندارد و در دربار محمود غزنوی نیز چنین مجمعی از شعرا و فضلا در یک زمان گرد نیامده بود.»

قوام السلطنه نخست وزیر، ساد چیکف سفیر اتحاد شوروی و نیز هیأت دولت در صف اول نشستند. شاعران، نویسندگان، دانشگاهیان و دانشوران در ردیف های بعد، عکاسان و خبرنگاران در تلاش اند و شیفتهگان شعر و ادب که از سراسر کشور آمده اند مشتاقانه به بیانات سخنرانان گوش می دهند.

دبیران برگزیده کنگره: صادق هدایت، علی اکبر دهخدا، بدیع الزمان فروزانفر، علی اصغر حکمت، کریم کشاورز، میلانی و مهکامه محمص، در جای ویژه روی صحنه قرار دارند. تنها صادق هدایت یکبار بیشتر در جای خود نمی نشیند.

دکتر پرویز ناتل خانلری درباره

می کند جان - یکی بیهوده دست و پای ما را می زند» تا آخر و سپس گفتارش را ادامه می دهد:

«در اشعار آزاد من وزن و قافیه به حساب دیگر گرفته میشوند. کوتاه و بلند شدن مصرع ها در آنها بنا بر هوس و فانتزی نیست. من برای بی نظمی هم به نظمی اعتقاد دارم. هر کلمه من از روی قاعده دقیق به کلمه دیگر می چسبد. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است.»

«مایه اصلی اشعار من رنج است. به عقیده من گوینده واقعی باید آن مایه را داشته باشد. من برای رنج خودم شعر می گویم. فرم و کلمات و وزن و قافیه در همه وقت، برای من ابزارهایی بوده اند که مجبور به عوض کردن آنها بوده ام، تا با رنج من و دیگران بهتر سازگار باشد.»

اینک ببینیم این شاعری که پیروان و مخالفان او تا سالها بعد در انجمن های ادبی صندلی ها را بر سر همدیگر می شکستند، کیست.

نیما یوشیج در سال ۱۲۷۶ (۱۸۹۷-۱۹۶۰) در روستای یوش، در مازندران به دنیا آمد. از سوی جده گرچی بود (مثل ملک الشعراء بهار). پدرش گله داری و کشاورزی می کرد. نیما کودکی اش را بین شبانان و دهقانان به سر برد. خواندن و نوشتن را نزد آخوند ده آموخت. نیما می گوید: «آخوند مرا در کوچه باغ ها دنبال می کرد. پای نازک مرا

بدرست‌های ریشه و کره‌دار می‌بست و مجبور می‌کرد نامه‌های خانواده‌های دهاتی را از بر کنم.» خوشبختانه گذار نیما به تهران می‌افتد. در مدرسه کاتولیک‌ها به نام «سن لوئی» درس می‌خواند و از راه فراگیری زبان فرانسوی با ادبیات آن کشور و به ویژه با آثار شاعران سمبولیک سده نوزدهم، آشنا می‌شود. نیما یوشیج با دیدگاه‌های تازه و استعداد نوگرایی ذاتی خود درک می‌کند که سبک شعر کلاسیک و قواعد سنتی وزن و قافیه موسوم، با مضامین تازه زمان همخوان نیست و اینجاست که می‌گوید: تقلید و تکرار متقدمان مانند صدای چرخ خیاطی گوش خراش است و لذا راه برون رفت از این بن‌بست را نشان می‌دهد. تحول اساسی در فرم و محتوای شعر را پیشنهاد می‌کند و شخصاً به کار می‌برد و بنیانگذار «شعر نیمایی» می‌شود. که به این انگیزه اصطلاح «شعر نو» دو سه دهه روی شعر معاصر ایران بجای می‌ماند.

بدرست‌های ریشه و کره‌دار می‌بست و مجبور می‌کرد نامه‌های خانواده‌های دهاتی را از بر کنم.» خوشبختانه گذار نیما به تهران می‌افتد. در مدرسه کاتولیک‌ها به نام «سن لوئی» درس می‌خواند و از راه فراگیری زبان فرانسوی با ادبیات آن کشور و به ویژه با آثار شاعران سمبولیک سده نوزدهم، آشنا می‌شود. نیما یوشیج با دیدگاه‌های تازه و استعداد نوگرایی ذاتی خود درک می‌کند که سبک شعر کلاسیک و قواعد سنتی وزن و قافیه موسوم، با مضامین تازه زمان همخوان نیست و اینجاست که می‌گوید: تقلید و تکرار متقدمان مانند صدای چرخ خیاطی گوش خراش است و لذا راه برون رفت از این بن‌بست را نشان می‌دهد. تحول اساسی در فرم و محتوای شعر را پیشنهاد می‌کند و شخصاً به کار می‌برد و بنیانگذار «شعر نیمایی» می‌شود. که به این انگیزه اصطلاح «شعر نو» دو سه دهه روی شعر معاصر ایران بجای می‌ماند.

بدرست‌های ریشه و کره‌دار می‌بست و مجبور می‌کرد نامه‌های خانواده‌های دهاتی را از بر کنم.» خوشبختانه گذار نیما به تهران می‌افتد. در مدرسه کاتولیک‌ها به نام «سن لوئی» درس می‌خواند و از راه فراگیری زبان فرانسوی با ادبیات آن کشور و به ویژه با آثار شاعران سمبولیک سده نوزدهم، آشنا می‌شود. نیما یوشیج با دیدگاه‌های تازه و استعداد نوگرایی ذاتی خود درک می‌کند که سبک شعر کلاسیک و قواعد سنتی وزن و قافیه موسوم، با مضامین تازه زمان همخوان نیست و اینجاست که می‌گوید: تقلید و تکرار متقدمان مانند صدای چرخ خیاطی گوش خراش است و لذا راه برون رفت از این بن‌بست را نشان می‌دهد. تحول اساسی در فرم و محتوای شعر را پیشنهاد می‌کند و شخصاً به کار می‌برد و بنیانگذار «شعر نیمایی» می‌شود. که به این انگیزه اصطلاح «شعر نو» دو سه دهه روی شعر معاصر ایران بجای می‌ماند.

بدرست‌های ریشه و کره‌دار می‌بست و مجبور می‌کرد نامه‌های خانواده‌های دهاتی را از بر کنم.» خوشبختانه گذار نیما به تهران می‌افتد. در مدرسه کاتولیک‌ها به نام «سن لوئی» درس می‌خواند و از راه فراگیری زبان فرانسوی با ادبیات آن کشور و به ویژه با آثار شاعران سمبولیک سده نوزدهم، آشنا می‌شود. نیما یوشیج با دیدگاه‌های تازه و استعداد نوگرایی ذاتی خود درک می‌کند که سبک شعر کلاسیک و قواعد سنتی وزن و قافیه موسوم، با مضامین تازه زمان همخوان نیست و اینجاست که می‌گوید: تقلید و تکرار متقدمان مانند صدای چرخ خیاطی گوش خراش است و لذا راه برون رفت از این بن‌بست را نشان می‌دهد. تحول اساسی در فرم و محتوای شعر را پیشنهاد می‌کند و شخصاً به کار می‌برد و بنیانگذار «شعر نیمایی» می‌شود. که به این انگیزه اصطلاح «شعر نو» دو سه دهه روی شعر معاصر ایران بجای می‌ماند.

بدرست‌های ریشه و کره‌دار می‌بست و مجبور می‌کرد نامه‌های خانواده‌های دهاتی را از بر کنم.» خوشبختانه گذار نیما به تهران می‌افتد. در مدرسه کاتولیک‌ها به نام «سن لوئی» درس می‌خواند و از راه فراگیری زبان فرانسوی با ادبیات آن کشور و به ویژه با آثار شاعران سمبولیک سده نوزدهم، آشنا می‌شود. نیما یوشیج با دیدگاه‌های تازه و استعداد نوگرایی ذاتی خود درک می‌کند که سبک شعر کلاسیک و قواعد سنتی وزن و قافیه موسوم، با مضامین تازه زمان همخوان نیست و اینجاست که می‌گوید: تقلید و تکرار متقدمان مانند صدای چرخ خیاطی گوش خراش است و لذا راه برون رفت از این بن‌بست را نشان می‌دهد. تحول اساسی در فرم و محتوای شعر را پیشنهاد می‌کند و شخصاً به کار می‌برد و بنیانگذار «شعر نیمایی» می‌شود. که به این انگیزه اصطلاح «شعر نو» دو سه دهه روی شعر معاصر ایران بجای می‌ماند.

بقیه در صفحه ۲۹

عالیه خانم: نیما برای بقال سر کوچه زودچوبه پاک می‌کرد و مزد کمی میگرفت

بباید خانه ما. میدانید چکار می‌کرد؟ شبانه از دیوار خانه ما می‌پرید پائین. داد و فریاد می‌داد، آه دزد، آه دزد، بلند می‌شد و نیما را بیرون می‌کردند. چند شب بعد باز این کار را تکرار می‌کرد. بیچاره شوهرم به تمام معنا مرد پاک روستائی است که با این جته لاغر شبانه روز قلم می‌زند و کار می‌کند و کسی هم قدرش را نمیداند. حتی مسخره‌اش می‌کنند. می‌گویند نیما دیوانه است. هر چه می‌گویم آخر مرد! به فکر خودت و «شراکیم» خردسال مان باش. می‌گوید: «عالیه عزیزم صبر کن. روزی می‌آید که مردم پایتخت در دو سوی خیابان‌ها برای تماشای کالسکه گل آذینی که من و تو توی آن نشسته‌ایم صف می‌کشند و بر سر و رویمان گل می‌افشانند و ترا نشان میدهند که این زن شاعر است.» البته خیالیافی‌های او مرا خوشحال نمی‌کرد. اما شادم که نیما راه‌اش درست است و مردم قدر او را خواهند شناخت.» زاله خیلی زود دیگر خانم جهانگیری را ندید و بچپچه‌های او را نشنید. اما یک بار دیگر همان بزرگ مردی که گوئی سرش نیمی از بیکرش بود، با پیشانی بلندبلند، این بار هم بر لبه نیمکت خانه بسیار ساده یوشیجی خود نشسته بود. نیما عکس‌های شاعران را که بر دیوار اتاق‌اش آویزان بود به مهمان جوان‌اش نشان میداد: این تومانیان، شاعر بزرگ ارمنی است. این پوشکین است. این... و آن عکس....

آری زاله دیگر نیما یوشیج را هم ندید. خود او ورپرید و پس از سال‌ها در دانشگاه مسکو شعر مشهور او «افسانه» به دست‌اش رسید: «ای فسانه، فسانه، فسانه/ ای خدنگ ترا من نشانه/ ای علاج دل، ای داروی درد/ هم‌ره باده‌های شبانه/ با من خسته دل در چه کاری؟» «افسانه» زاله را برای همیشه افسون کرد. او شعرهای نیما یوشیج را با شوق عاشقانه خواند و خواند. با نظرات و اندیشه‌های نوآورانه نیما در «ارزش احساسات»، «دو نامه» و «حرف‌های همسایه» آشنا شد و رساله «نیما یوشیج، پدر شعر نو» را نوشت و به زبان روسی به چاپ رساند. این نخستین اثری بود که درباره نیما در شوروی پیشین انتشار یافت و جای شگفتی است که نیما یوشیج مدت‌ها پس از پیروان او توسط شاعران نوپرداز ایران، در افغانستان و تاجیکستان شناخته شد. امروز نام نیما پدر شعر نوی ایران، همراه شعر فارسی در سراسر جهان می‌گردد و می‌درخشند. چه پر شکوه و شادی آور است دیدار گنجینه «موزه» ماندگار نیما- زیارت‌گه شیفتگان شعر. درود بر شهادت نوآورانه نیما یوشیج!